



پیغام عشق

قسمت هفتصد و چهل و هفتم





خلاصه شرح غزل ۱۳۱۳ دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۱۴ گنج حضور

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

جان و سرِ تو که بگو بی نفاق

در گرم و حُسن چرایی تو طاق؟

*طاق: یکتا، بی مانند

خداوندا، من هشیاری و امتداد تو هستم تو را به جان و سرت که جان و سر من است قسم می دهم، که از طریق من بدون نفاق و دورویی من ذهنی ام درحالی که مرکز با فضاگشایی های پی در پی عدم شده و من هشیارانه از جنس تو شده ام سخن بگو. کاری کن که مرکز تماماً از جنس تو باشد؛ من دیگر نمی خواهم از جنس همانیدگی و درد باشم و درحالی که به سوی درد می روم فقط به زبان تو را بخوانم و عملاً همانیدگی ها و دردهای مرکز را بپرستم و نفاق داشته باشم.

خداوندا، به من بگو چرا تو در بخشش و زیبایی بی همتا هستی ولی من که از جنس تو هستم تا این حد توانسته ام من ذهنی را ادامه داده و همانیده شوم و با دید آن ها بینم؟

[خداوندا، این عامل نفاق و دورویی را از مرکز بردار، به من کمک کن که فضا را بگشایم و بیش از این نفاق و دورویی من ذهنی را ادامه ندهم به طوری که این خاصیت بخشش و زیبایی تو در من نیز کار کند و من با تو یکی باشم.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

رویِ چو خورشیدِ تو بخشش کند

روزِ وصالی که ندارد فراق

خداوندا، وقتی فضا را در اطراف اتفاقات و وضعیت های زندگی ام می گشایم مرکز عدم شده و از جنس تو می گردم. این فضای گشوده شده درونم رویِ توست که مانند خورشیدی در مرکز طلوع می کند و شب ذهنم را چون روز روشن می گرداند



و من می توانم با حضور ناظر همانیدگی ها و دردهایم را ببینم، از آن ها جدا شده و با تو یکی گردم. این روی درخشان تو وصالی را به من هدیه می دهد که دیگر جدایی ندارد و من هر لحظه به صورت حضور ناظر به تو زنده ام و آسمان درونم هر لحظه گشوده تر می شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

دل ز همه برگنم از بهر تو

بهر وفای تو ببندم نطق

*نطق: کمر بند، میان بند

خداوندا، به خاطر زنده شدن به تو دلم را از همه همانیدگی هایم، از همه متعلقات، باورها، دردها و آدم هایی که از آن ها زندگی می خواهم می گنم و برای وفا کردن به تو کمر همت بسته و متعهدانه فرم و اتفاق این لحظه را بی قید و شرط می پذیرم و اقرار می کنم که من هشیاری و از جنس زندگی هستم و تمام حواس و تمرکز را بر روی عدم کردن مرکز می گذارم و اجازه نمی دهم هیچ چیز بیرونی توجه مرا جذب کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

گر تو مرا گویی: رو صبر کن

باشد تکلیف بمالایطاق

*بمالایطاق: آنچه تحمل نتوان کرد.

خداوندا، اگر تو به من بگویی برو در من ذهنی صبر کن و کاهلی من ذهنی را ادامه بده، این وظیفه ای است که من نمی توانم تحمل کنم. من فضا را در اطراف اتفاقات و موقعیت های زندگی ام می گشایم و نمی خواهم بیش از این صبر کرده و به زندگی در من ذهنی ادامه دهم.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

سخت بود هجر و فراق، ای حبیب

خاصه فراقی ز پی اعتناق

*اعتناق: دست به گردن یکدیگر انداختن

ای دوست، این جدایی و فراق از تو برایم سخت است، چراکه وقتی در آلت رویت را به من نشان دادی و من خودم را به صورت هشیاری شناسایی کردم و یا اینکه در این جهان هشیارانه پس از فضاگشایی‌های پی‌درپی به درجاتی به تو زنده شدم، دیگر چگونه می‌توانم از تو دور باشم و این فراق و جدایی را تحمل کنم؟!

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

چون پدر و مادر عقل است و روح

هر دو تویی، چون شوم ای دوست عاق؟

*عاق: نافرمان، سرکش با پدر و مادر

خداوندا، تو پدر و مادر من هستی همان هشیاری و ذهن که هر دوی آن‌ها در من تو هستی. یعنی تو آگاهی و عقل هدایتگر من بوده و من چگونه می‌توانم در برابر تو نافرمانی کنم؟!

اگر من در ذهن باشم، هر تصمیمی که براساس مقاومت و قضاوت من ذهنی و دید حاصل از همانیدگی‌ها بگیرم نافرمانی کرده‌ام. همچنین من در فضای یکتایی این لحظه نیز نمی‌توانم نافرمانی کنم باید فضا را بگشایم و اجازه دهم تا تو از طریق من فکر و عمل کنی.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

روم چو در مهر تو آهی کنند

دود رسد جانبِ شام و عراق

خداوندا، اگر عاشقان در «روم» که نماد فضای یکتایی ست در مهر و عشق تو آهی بکشند و دعایی کنند و بخواهند به تو زنده شوند یعنی فضا را در اطراف اتفاق این لحظه بکشایند در این صورت دود آن آه و آثارش به «شام و عراق» یعنی به دور دست‌ها می‌رسد و ارتعاش آن‌ها همگان را دربرمی‌گیرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

در تَتُّقِ سینهٔ عشاقِ تو

ماه رُخان، قند لبان، سیم ساق

*تَتُّق: پرده، حجاب

در پرده سینه و ذات عاشقانِ تو زیبایی، خردورزی، ساختارهای نیک زندگی وجود دارد بنابراین ارتعاشِ آه عاشقان در تمام دنیا ایجادِ زیبایی، خرد و پویایی می‌کند و آن‌ها به ماهیت جنس اصل خود پی می‌برند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

رقص کنان در خُضَرِ لطفِ تو

نوش کنان ساغرِ صدق و وفاق

*خُضَر: سرسبزی، طراوت

*وفاق: اتحاد، موافقت



عاشقان در چمن زارِ لطف و روی تو، در فضای گشوده شده درونشان می رقصند. شادی بی سبب در آن‌ها می جوشد و شراب راستی، صدق و یکتایی را می نوشند. آن‌ها در حالی که با خدا یکی شده‌اند به زندگی ارتعاش کرده و زندگی را در انسان‌های دیگر به ارتعاش در می‌آوردند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

دست‌زنان جمله و گویان به لاغ

طاق و طرنبین و طرنبین و طاق

*به لاغ: به شوخی، در حال شادی و جدی نبودن

*طرنبین: فرّ و شکوه، کرّ و فرّ

طاق و طرنب یا طاق و طرم: اگر بر اساس من ذهنی باشد، مراد از آن، سر و صدای ظاهری و جلوه و عظمت ناپایداری است که عام خلق را مفتون می‌دارد. اگر بر اساس هشیاری حضور یا نظر باشد، جلوه خداوند در انسان است، که همراه با فرّ ایزدی، خرد ایزدی، حسّ امنیت ایزدی، هدایت ایزدی، قدرت ایزدی و شادی بی سبب است.

عاشقان در حالی که با زندگی یکی هستند و شادی بی سبب در آن‌ها می جوشد همگی شادی کنان در فضای یکتایی بوده و آنچه را که در ذهن بر اساس تغییر همانیدگی‌ها و فرم‌ها اتفاق می افتد شوخی می‌گیرند و فضای گشوده شده در اطراف اتفاقات را جدی می‌دانند. آن‌ها از یک سو یکتایی را زندگی می‌کنند و از سوی دیگر به شادی مرتعش بوده و شادی را در جهان پخش می‌نمایند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

مژده کسی را که زرش دزد بُرد

مژده کسی را که دهد زن طلاق



خوشا به حال کسی که فضا را بگشاید، دزد زندگی زرِ همانیدگی‌هایش را ببرد و مرکزش را از همانیدگی‌ها و دردها خالی گرداند. خوشا به حال کسی که زن من‌ذهنی‌اش را طلاق داده و هشیاری‌اش از من‌ذهنی جدا شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

خاصه کسی را که جهان را همه

ترک کند، فرد شود بی‌شفاق

*شفاق: چون و چرا، ستیزه

مخصوصاً کسی که توجه‌اش را از همه جهان بردارد و دیگر با هیچ چیز و هیچ کس همانیده نشود، مرکزش را عدم کرده و بدون چون‌چرای ذهنی، بدون استدلال و بی‌قیدوشرط فرم و اتفاق این لحظه را بپذیرد و یکتا شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

لاجرمش عشق کشد پیش‌کش

همچو محمد به سحرگه بُراق

*بُراق: نام مرکب حضرت رسول در شب معراج

وقتی فضا را می‌گشاید خداوند به ناچار «بُراق» همان مرکب هشیاری آزادشده را در این لحظه ابدی که سحرگاه است به او می‌بخشد؛ همان‌طور که حضرت رسول به معراج رفت و به عمق بینهایت زندگی دست یافت او نیز به‌عنوان هشیاری، سوار هشیاری شده و به بینهایت و ابدیت خدا زنده می‌شود.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

بَرَبَرْدَشِ زود بُراقِ دلش

فوقِ سماواتِ رفاعِ طباق

*رفاع: جمع رفیع، رفاعِ طباق: طبقات بلند، آسمان‌های بلند

وقتی انسان فضا را می‌گشاید هشیاری سوار مرکبِ عدم شده و خداوند خیلی زود براقِ دلش را به بالاترین طبقهٔ آسمان گشوده‌شدهٔ درونش می‌کشاند و به او عمقی بینهایت می‌بخشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

جان و سر تو که بگو باقیش

که دهنم بسته شد از اشتیاق

خداوندا، تو را به جان و سرت قسم می‌دهم که بقیهٔ غزل را از طریق ارتعاش بیان کن؛ چراکه دهانم از شوق یکی شدن مجدد با تو بسته‌شده‌است. می‌خواهم خاموش باشم و دوباره به آن فضای سکون و سکوت برگردم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

هر چه بگفتم کژ و مژ، راست کن

چونکه مهندس تویی و من مشاق

*مشاق: مشاق، در اینجا کارگر، شاگرد



خداوندا، هرآنچه را که من «کژ و مژ» به صورت کلام در آوردم و نتوانستم مطلب را طوری بیان کنم که مردم درست بفهمند خودت مستقیماً معنا را در دلشان راست کن و بر عمق جانشان نفوذ بده؛ چراکه مهندس تو هستی و من کارگر و شاگردی بیش نیستم، این تو هستی که از طریق من می‌آفرینی.

با تشکر:

تنظیم‌کننده متن: بهار

گوینده: بهار

منابع: برنامه ۹۱۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۱۴ گنج حضور، بخش اول

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۴۰

جهدِ فرعونی، چو بی توفیق بود

هر چه او می دوخت، آن تفتیق بود

*تفتیق: شکافتن

به دلیل این که «جهدِ فرعونی» یعنی تلاش و کوششِ من ذهنی همیشه بی نتیجه بوده و موفقیتی از آن حاصل نمی شود، انسان با هشیاری جسمی هر چه می دوخت از هم گسسته می شد؛ به عبارت دیگر انسان به جای فضا بندی، انقباض، خشم و حرص باید از عقلِ فضای گشوده شده در فکر و عمل خود استفاده کند تا توفیق حاصل شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده اند

در دو صورت خویش را بنموده اند

نفسِ انسان یعنی من ذهنی و «شیطان»، هر دو از یک جنس یعنی از جنس همانیدگی و درد هستند و در زمان مجازی گذشته و آینده کار می کنند اما به «دو صورت» نمایان شده اند، یکی در درونِ انسان و دیگری در بیرون.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند

بهر حکمت هاش دو صورت شدند



همان طور که «فرشته» یعنی هشیاری حضور و عقل کل که تمام کائنات را اداره می کند، یکی هستند اما به خاطر حکمت های خداوند به «دو صورت» درآمده اند، یکی در درون انسان است و دیگری هم که خداوند می باشد؛ به عبارت دیگر انسان در این لحظه با فضاگشایی و هشیاری حضور از جنس خداوند است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

از هر جهتی تو را بلا داد

تا باز کشد به بی جهات

*بی جهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی

در این جهان با هر فکری که همانیده شدی به دنبالش رفتی تا از آن زندگی بگیری اما «از هر جهتی» که رفتی، به درد و «بلا» ختم شد چراکه خداوند می خواهد تو را با فضاگشایی به سمت «بی جهات»، مرکز عدم و هشیاری بی فرم، بکشد و از چیزهایی که ذهنت نشان می دهد جهت و زندگی نخواهی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

گفتی که خموش کنم نکردی

می خندد عشق بر ثبات

*ثبات: پایداری، پابرجا بودن

تو پس از کشیدن دردهای فراوان، قول دادی که فضا را باز کنی، مرکز را عدم کرده و ذهنت را خاموش نگه داری، دیگر از فکری به فکر دیگر نپری و به جهات مختلفی که ذهن به تو نشان می دهد نیروی، اما در این کار و پیمان، ثابت قدم نبودی؛ اکنون خداوند به این قول و پایداری و ثبات تو می خندد.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون ز زنده مُرده بیرون می‌کُند

نفس زنده سوی مرگی می‌تَند

نفس زنده من ذهنی با هر فکر و عملی دائماً حول و حوش ضرر زدن به خود و جامعه می‌چرخد، زیرا خداوند می‌خواهد از هشیاری زنده خودش که ما هستیم مرده من ذهنی، درد و همانیدگی‌ها را بیرون بکشد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱

یک زمان کار است، بگزار و بتاز

کارِ کوتاه را مکن بر خود دراز

*گزاردن: انجام دادن، ادا کردن

اگر فضا را باز کنی، از من ذهنی یک قدم، عقب کشیده و متقاعد شوی که هشیاری جسمی کار نمی‌کند، کار تبدیل و عدم کردن مرکز، در یک لحظه انجام می‌شود، بنابراین به‌سوی زندگی «بتاز» و «بگزار» خداوند این عمل تبدیل را انجام بدهد و این کار کوتاه را با کاهلی و تنبلی ذهن برای خود دراز و طولانی نکن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۲

خواه در صد سال، خواهی یک زمان

این امانت واگذار و وارهان

چه در مدت «صد سال» و چه در یک لحظه، باید این «امانت عشق» را «واگذار» کنی یعنی به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده شوی؛ این را بدان هرچقدر که بخواهی مدت زمان این کار را طولانی کنی اما نمی‌توانی انجامش ندهی چراکه برای



این منظور آمده‌ای. [تا زمانی که در من ذهنی هستی و فکر می‌کنی که هشیاری جسمی کار می‌کند، این تبدیل صورت نمی‌گیرد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

هر که ماند از کاهلی بی‌شکر و صبر

او همین داند که گیرد پای جبر

هر شخصی پس از این که متوجه شود هشیاری جسمی کار نمی‌کند اما به دلیل «کاهلی» و تنبلی من ذهنی، فضاگشایی نکرده، به برنامه متعهد نشود و روی خود کار نکند، قانون جبران را رعایت نکرده و صبر و شکر به جا نیاورد و بخواهد من ذهنی را ادامه بدهد، به ناچار از روی نادانی راه جبر همانیدگی‌ها را پیش می‌گیرد چرا که مجبور می‌شود در فضای ذهن براساس هشیاری جسمی و عقل من ذهنی عمل کند. [کاهلی من ذهنی با صبر و تأمل که از فضای گشوده شده می‌آید، بسیار متفاوت است.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۹

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد

تا همان رنجوری‌اش، در گور کرد

هر کس به جبر من ذهنی متوسل شده و مجبور شود از طریق عینک همانیدگی‌ها ببیند، خود را رنجور و بیمار و بیچاره کرده و سرانجام همان رنجوری و پریشانی حاصل از همانیدگی‌ها، سبب مرگ او در ذهن خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۳

زین کمین، بی‌صبر و حزمی کس نجست

حزم را خود، صبر آمد پا و دست



از این گرداب و تله من‌ذهنی همانیده، کسی بدون صبر، شکر، فضاگشایی، مرکز عدم و دوراندیشی به سلامت خلاصی نیافت. حزم و دوراندیشی دست و پایش را از صبر و فضای گشوده‌شده می‌گیرد. [انسان در ابتدای راه برای داشتن حزم و تقوا باید ابیات مولانا را حفظ کند و در مواردی که به سمت همانیدگی‌ها کشیده می‌شود ابیات را بخواند اما حزم در درجات بالاتر از خرد فضای گشوده‌شده می‌آید.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۴

حزم کن از خورد، کین زهرین گیاست

حزم کردن زور و نور انبیاست

از خوردن گیاه زهرآگین همانیدگی‌ها و انرژی درد باید پرهیز کرده و تقوا پیشه کنی؛ زیرا دوراندیشی و پرهیز از همانیدگی‌ها، قدرت و روشنی پیامبران است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۵

گاه باشد کو به هر بادی جهد

کوه کی مر باد را وزنی نهد؟

آن انسانی که با وزیدن هر بادی از فضای ذهن و همانیدگی‌ها، به این سو و آن سو می‌رود واقعاً گاه است. و الا کوه؛ انسان فضاگشا، چه ترسی از باد و کار و حرف‌های دیگران دارد؟ چرا که او در برابر اتفاقات فضا را باز می‌کند و برای چیزهای این جهانی هیچ ارزش و اهمیتی قائل نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۶

هر طرف غولی همی خواند تو را

کای برادر راه خواهی؟ هین بیا



هنگامی که در ابتدای راه معنوی هستی و می خواهی فضاگشایی بکنی، از هر سو غول، من های ذهنی پُر از درد، تو را به سوی خود می خوانند و می گویند: ای برادر من، آیا به دنبال راهی برای رسیدن به فضای یکتایی هستی؟ اگر چنین است بیا پیش من تا راه را به تو نشان دهم. [این افراد با دادن آدرس غلط که این کارهای ذهنی را انجام بده تا به حضور برسی، تو را گمراه می کنند.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۷

ره نمایم، همراهت باشم رفیق

من قلاووزم در این راه دقیق

من های ذهنی می گویند: من راه را به تو نشان می دهم و همراهت می آیم و در این راه باریک و دقیق، راه کندن از همانیدگی ها و رفتن به فضای یکتایی، پیشوا و رهبر هستم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۱۸

نی قلاووز است و نی ره داند او

یوسفا، کم رو سوی آن گرگ خو

ولی غول من ذهنی، نه راه را بلد بوده و نه پیشوا است. ای یوسف، ای انسانی که از جنس خدا و زندگی هستی، به سوی من های ذهنی گرگ صفت، کارافزا و پُر از درد نرو، به حرفشان گوش نده و مولانا را رها نکن.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۱۹

حزم آن باشد که نفریبد تو را

چرب و نوش و دام های این سرا



حزم و دوراندیشی آن است که فضا را باز کنی و به سمت دام‌های چرب و شیرین این دنیا که توجه تو را جلب می‌کنند نروی، آن‌ها را به مرکزت نیاوری و نگذاری که تو را فریب دهند. [حزم یعنی از چیزهای این جهانی که ذهن نشان می‌دهد هدایت نخواهی، بلکه هدایت را از فضای گشوده‌شده و مرکز عدم طلب کنی.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۲۰

که نه چربش دارد و نی نوش، او

سحر خواند، می‌دمد در گوش، او

زیرا در واقع دنیا و چیزهای این جهانی، نه چرب است و نه شیرین، نه به تو سلامتی می‌دهد و نه تو را قوی می‌کند، هرچند که ظاهراً چنین می‌نماید. دنیای ذهن و همانندگی در حقیقت افسونگر است، سحر خود را توسط کشش چیزهای این جهانی در گوشت می‌خواند و می‌دمد، مواظب باش که این چیزها را به مرکزت نیاوری.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۲

کرد فضلِ عشق، انسان را فضول

زین فزون جویی ظلوم است و جهول

*فضول: زیاده‌گو، کسی که به افعال غیر ضروری پردازد؛ در اینجا یعنی گستاخ و زیاده‌طلب

*ظلوم: بسیار ستمکار

*جهول: بسیار نادان

فضیلت عشق انسان را دلیر و فزون جو کرده است و به سبب همین فزون طلبی و فضاگشایی، انسان نسبت به من‌ذهنی بسیار نادان و ستمکار است چراکه با فضاگشایی من‌ذهنی را خاموش نگه داشته و از چیزهای این جهانی محروم‌ش می‌کند.



قرآن کریم، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۷۲

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»

«ما این امانت [عشق] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن امانت [زنده شدن به خداوند را] بر دوش گرفت، که او ستم کار و نادان بود.»

[انسان در من ذهنی به خود و دیگران ستم می کند و این قدر نادان است که دلیل این ظلم و ستم را نمی داند.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۵

ظالم ست او بر خود و بر جان خود

ظلم بین کز عدلها گو می برد

انسان با فضاگشایی، به حرفهای من ذهنی گوش نداده و بر خود و جان ذهنی خود ظلم می کند، اما این ظلم و ستم به من ذهنی را نگاه کن که به عدالتها برتری دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۶

جهل او مر علمها را اوستاد

ظلم او مر عدلها را شد رشاد

*رشاد: هدایت شدن

وقتی انسان فضا را باز می کند، به علم و خرد زندگی مجهز می شود، این علم از دید عقل من ذهنی «جهل» محسوب می شود. نادانی انسان از دید من ذهنی بر تمام علوم برتری دارد و ستم او به من ذهنی هدایت کننده همه عدالتهاست.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۸

چون به من زنده شود این مُرده تن

جانِ من باشد که رو آرَد به من

[از زبان خدا و زندگی:] هرگاه انسان فضا را بگشاید و جسمِ مُردهٔ من ذهنی اش به من زنده شود، این جانِ من است که به سوی خودم روی می آورد یعنی خداوند به سوی خداوند می رود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۹

من کنم او را ازین جان محتشم

جان که من بخشم، ببیند بخششم

هرکسی متوجه شود که هشیاری جسمی به ضررش بوده، فضا را بگشاید و به من زنده شود، من با این جان الهی، به او بزرگی، عظمت و جلال و شکوه می بخشم؛ و بوسیلهٔ آن جانی که به او عطا می کنم، بخشش من را مشاهده می کند. [جانِ من ذهنی توانایی دیدن نعمت‌های خداوند را نداشته و قدرش را نمی داند.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۰

جان نامحرم نبیند روی دوست

جز همان جان کاصلِ او از کویِ اوست

جانِ من ذهنی نسبت به خداوند، نامحرم و بیگانه است؛ مگر همان جانی که خاستگاه و منشا آن، فضای گشوده شده باشد می تواند روی خداوند را ببیند. به عبارت دیگر وحدت مجدد با خداوند از طریق فضای گشوده شده صورت می گیرد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۱

در دمّم، قصابِ وار این دوست را

تا هَلد آن مغزِ نغزش، پوست را

[از زبان خدا و زندگی:] اگر این دوست یعنی انسان فضا را باز کند، من مانند قصابان که بر پای گوسفند می‌دمند تا پوستش را جدا کنند، بر او می‌دمم، این دم زنده‌کننده باعث می‌شود «مغزِ نغز» یعنی هشیاری اصیلش، پوستِ من ذهنی را دور بیندازد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۲

گفت: ای جانِ رمیده از بلا

وصلِ ما را درگشادیم، الصّلا

*الصّلا: بیا.

ای انسانی که جانت از «بلا» و دامِ من ذهنی رمیده‌است اما با من ذهنی نگاه کرده و فکر می‌کنی که اگر ذهن را رها کرده و به من زنده شوی، می‌میری و مرا بلا می‌دانی، در صورتی که این دیدِ من ذهنی، تو را دچار بلا کرده‌است؛ «الصّلا»، آگاه باش، بیا، اکنون ما درِ وصال را به روی تو گشوده‌ایم و می‌توانی به من زنده شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۳

ای خودِ ما بی‌خودی و، مستی‌ات

ای ز هستِ ما هماره هستی‌ات

ای کسی که حالتِ «بی‌خودی»، خوشبختی و «مستی‌ات» از وجود ما ناشی می‌شود و به این دلیل است که من در تو زنده شده‌ام، ای عاشقی که هستی تو وابسته به هستی ما بوده و هشیاری‌ات به هشیاری حضور تبدیل شده‌است.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۴

با تو بی لب این زمان من نو به نو

رازهای کهنه گویم، می شنو

[از زبان خدا و زندگی:] اکنون با فضاگشایی گوش بده، که این لحظه من، بدون لب و دهان اسرار زندگی را «نوبه‌نو»، دم‌به‌دم، به تو می‌گویم تا من و ارزش‌های واقعی را بشناسی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۵

ز آنکه آن لب‌ها ازین دم می‌رمد

بر لب جویِ نهان بر می‌دمد

زیرا لب‌های من ذهنی از دم من و اسرار زندگی می‌گریزد، چراکه تو فقط درباره‌ی همانیدگی‌ها و چیزهای این جهانی سخن گفته، از آن‌ها زندگی می‌خواهی و هشیاری جسمی دوست ندارد من راز زندگی را برای تو بیان بکنم. درخت این اسرار فقط در کناره جویبار خرد با فضاگشایی و مقاومت صفر می‌روید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۶

گوشِ بی‌گوشی درین دم بر گشا

بهر رازِ یَفْعَلُ اللهُ ما یَشا

حالا که گوش من ذهنی نمی‌تواند اسرار زندگی را بشنود، پس فضا را بگشا، من ذهنی را خاموش کن، از اتفاق این لحظه زندگی نخواه و گوشِ باطنی خود را باز کن تا رازِ «یَفْعَلُ اللهُ ما یَشا» یعنی خداوند آن‌چه را که بخواهد انجام می‌دهد، را درک کنی. [ممکن است از خداوند با من ذهنی انتظاراتی دارید که برآورده نمی‌شوند زیرا خواسته من ذهنی با خواسته خدا و فضای گشوده‌شده بسیار متفاوت است.]



قرآن کریم، سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۷

«يُنَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ.»

«خدا مؤمنان را به سبب اعتقاد استوارشان در دنیا و آخرت پایدار می‌دارد. و ظالمان را گمراه می‌سازد و هر چه خواهد همان می‌کند.»

[خداوند به حرف من ذهنی ما گوش نمی‌کند. این ما هستیم که باید من ذهنی را خاموش کنیم و به راز «قضا و کُنْ فَكُنْ» گوش بدهیم.]

قرآن کریم، سوره حج (۲۲)، آیه ۱۸

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ.»

«آیا ندیده‌ای که هر کس در آسمان‌ها و هر کس که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم خدا را سجده می‌کنند؟ و بر بسیاری عذاب محقق شده و هر که را خدا خوار سازد، هیچ کس گرامیش نمی‌دارد. زیرا خدا هر چه بخواهد همان می‌کند.»

[هیچ چیزی در جهان خودش حرف نمی‌زند بلکه فقط به حرف خداوند گوش می‌دهد؛ به غیر از انسان من ذهنی.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۷

چون صلاي وصل، بشنیدن گرفت

اندک اندک مُرده جُنپیدن گرفت

همین که انسان تسلیم شد و با فضاگشایی مرکز را عدم کرد، ندا و دعوت خداوند برای وصال مجدد را شنید، آنگاه آهسته آهسته مُرده من ذهنی شروع به حرکت کرد و انسان به خداوند زنده شد.



با تشکر:

تنظیم کننده متن: جیران

گوینده: جیران

منابع: برنامه ۹۱۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com